

با یکی عقد موصلت بنده و نه عهد و وفای و نه وفای
 بقای کنی که طاعت درین مغز و قانیت درین
 گشته نترس است بصر جا گو گشته و اندر کرد و نوبت
طالب باید که عمر عزیز خود را به بازی نگذارد و بدام قریب
 انشا الحیوة الذی یالعب و لهو مقید نشود از بازی
 آنکه این عمرهای عزیز تو گوی آن نمیکند در دنیا خود را
 قریب دنیا تمام در ایام عمر عزیز را تمام ادا کنند
 عمر بازمی بسم میریم بازی زانرا به بد مییم
 به که ز بازی جهان یا شمع طفل نه و چند به بازی شمع
 جهان از رنگ بر سازد است ولی نزدیک است بصریت
 به رنگ دلکش را اعتبار است نه بوی دلفریبش را مدد است
 که عمر تو عمر نوح لقمان باشد اصر بروی قانکه فرود
 در بودن دنیا و برین یگ روز هزار سال کیست

دینار آمد به بیت که عمر حضرت نوح علیه السلام هزار چهار صد
 بروایت اصح هزار هفت صد سال عمر یافته اند چون او با حق
 ملک الهی است بوقت قبض روح از حضرت نوح پرسید
 ای درازترین پیمان دنیا را چون دانستی فرمود که با حق
 مانده خانه که دو روز داشته از یکی در آید و دیگری برود
 رود **آوردند که** لقمان حکیم نیز هزار سال عمر یافت بدان
 ای برادر که زار سال عمریابی آنرا باید رفت **بیت**
 آسوده کی بجوی که صدت از اجل پس نداده پذیرت مسلح
بیکریان ای طالب بهوشمند که مدارایان اهل علم ترین
 دو وقت که تقوی و احسانیت کفر اند که تقوی اشاعت
 نام خدا و احسان عبارت است از شفقت بر خلق
ای طالب بهوشمند باید که خاک صفی اختیار کند که هیچ

Copyright © King Saud University